



Storybooks Canada

storybookscanada.ca

یک دانہ کی کوچی داستان وانگاری ماتی / A Tiny

Seed: The Story of Wangari Maathai

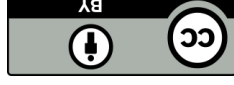
Written by: Nicola Rijdsdijk

Illustrated by: Maya Marshak

Translated by: (fa) Marzieh Mohammadian

Haghighi

This story originates from the African Storybook (africanstorybook.org) and is brought to you by Storybooks Canada in an effort to provide children's stories in Canada's many languages.



This work is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License.
<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>

یک دانہ کی کوچی داستان وانگاری ماتی

A Tiny Seed: The Story of Wangari Maathai



Nicola Rijdsdijk
Maya Marshak

Marzieh Mohammadian Haghighi
Persian / English
Level 3





در روستایی روی سرازیری کوه کنیا در شرق آفریقا، دختر کوچکی با
مادرش روی زمینی کار می کرد. اسم آن دختر وانگاری بود.

...

In a village on the slopes of Mount Kenya in East
Africa, a little girl worked in the fields with her
mother. Her name was Wangari.

Wangari loved being outside. In her family's food garden she broke up the soil with her machete. She pressed tiny seeds into the warm earth.

...

می‌پوشانید.

وانگاری از بیرون بودن لذت می‌برد. در باغچه‌ی خانواده‌اش که
 و محصولات غذایی بود با کار با بزرگ جود جای را زیر و رو می‌کرد. او
 دانه‌های کوچکی را در زیر جای گرم می‌کرم و می‌کود و روی آن را با جای





بهترین زمان مورد علاقه ی او در طول روز، زمان غروب بود. زمانی که خیلی تاریک می شد و نمی شد گیاهان را دید، وانگاری می دانست که دیگر باید به خانه برگردد. او از کنار رودخانه ها و مسیرهای باریکی که در بین زمین های کشاورزی بود رد می شد.

...

Her favourite time of day was just after sunset. When it got too dark to see the plants, Wangari knew it was time to go home. She would follow the narrow paths through the fields, crossing rivers as she went.



وانگاری در سال 2011 از دنیا رفت، ولی ما هر وقت که به یک درخت زیبا نگاه می کنیم به یاد او می افتیم.

...

Wangari died in 2011, but we can think of her every time we see a beautiful tree.

Wangari had worked hard. People all over the world took notice, and gave her a famous prize. It is called the Nobel Peace Prize, and she was the first African woman ever to receive it.

...

وانگاری سخت کار کرده بود. مردم سراسر دنیا متوجه این موضوع شدند، و به او یک جایزه عالی دادند. آن جایزه، جایزه صلح نوبل نام دارد. و او اولین آفریقایی بود که آن را دریافت می کرد.

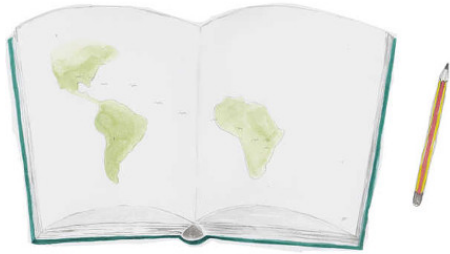


Wangari was a clever child and couldn't wait to go to school. But her mother and father wanted her to stay and help them at home. When she was seven years old, her big brother persuaded her parents to let her go to school.

...

وانگاری بچه یباهوشی رفتم و مدرسه رفتن رفتم. سن هفت ساله بود و به او گفتند که او نباید در خانه کمک کند. ولی مادر و پدرش میخواستند که او بیاید و به آنها در خانه کمک کند. وقتی که او هفت ساله شد، برادر بزرگش، پدر و مادرش را وادار کرد که او را به مدرسه رفتن بدهند.





او به یادگیری علاقه داشت! وانگاری با خواندن هر کتاب مطالب بیشتر و بیشتری یاد گرفت. او در مدرسه عالی بود به طوری که برای ادامه تحصیل به ایالات متحده ی آمریکا دعوت شد. وانگاری هیجان زده بود! او می خواست که بیشتر در مورد دنیا بداند.

...

She liked to learn! Wangari learnt more and more with every book she read. She did so well at school that she was invited to study in the United States of America. Wangari was excited! She wanted to know more about the world.

همچنان که زمان می گذشت، درخت های جدید در جنگل ها رشد کردند، و رودخانهها دوباره جاری شدند. پیام وانگاری در سرتاسر آفریقا پیچید. امروزه میلیون ها درخت از بذرهای وانگاری رشد کرده اند.

...

As time passed, the new trees grew into forests, and the rivers started flowing again. Wangari's message spread across Africa. Today, millions of trees have grown from Wangari's seeds.

Wangari knew what to do. She taught the women how to plant trees from seeds. The women sold the trees and used the money to look after their families. The women were very happy. Wangari had helped them to feel powerful and strong.

...

که احساس قدرتمندی و نیرومندی کنید.
می کردند. زنان جنگلی جوشحال بودند. وانگاری به آنها کمک کرده بود
می فروختند و از پولش برای مراقبت از جانوران همیشه استفاده
می توانستند با استفاده از دانه ها درخت بکارند. زنان درخت ها را
وانگاری می دانست که چه کار کند. او به زنان یاد داد که چگونه



At the American university Wangari learnt many new things. She studied plants and how they grow. And she remembered how she grew the trees in the beautiful Kenyan forests. playing games with her brothers in the shade of

...

در دانشگاه آمریکا وانگاری چیزهای جدید زیادی یاد گرفت. او در
مورد گیاهان و اینکه چگونه رشد می کنند درس می خواند. و به یاد
می آورد که جوشی چگونه بزرگ شده است: به یاد می آورد که چگونه
در زیر سایه درختان در جنگل های زیبای کنیا با برادرش بازی می کرد.





هر چه بیشتر یاد می‌گرفت، بیشتر می‌فهمید که چقدر مردم کنیا را دوست دارد. او می‌خواست که مردم شاد و آزاد باشند. هر چه بیشتر یاد می‌گرفت، بیشتر خانه‌ی آفریقایی‌اش را به یاد می‌آورد.

...

The more she learnt, the more she realised that she loved the people of Kenya. She wanted them to be happy and free. The more she learnt, the more she remembered her African home.

وقتی که تحصیلاتش به پایان رسید، به کنیا برگشت. ولی شهرش تغییر کرده بود. مزرعه‌های خیلی بزرگ در طول زمین گسترده شده بودند. زن‌ها دیگر هیزم برای آشپزی نداشتند. مردم فقیر بودند و بچه‌ها گرسنه.

...

When she had finished her studies, she returned to Kenya. But her country had changed. Huge farms stretched across the land. Women had no wood to make cooking fires. The people were poor and the children were hungry.